

# طبقه‌بندی‌ها و تعابیر اجتماعی کودکان از حس تعلق

ترجمه: عاطفه حبیبی

انتشار: سایت حق کودکی

<http://right-to-childhood.com>



## طبقه‌بندی‌ها و تعابیر اجتماعی کودکان از حس تعلق

پترا واگنر

انستیتوی دنیای کودک، ۲۰۰۸

ترجمه: عاطفه حبیبی

انتشار: سایت حق کودکی

ارجاع: واگنر، پترا (۲۰۰۸). گروه‌بندی‌ها و تعابیرهای اجتماعی حس تعلق در کودکان. ترجمه‌ی حبیبی، عاطفه، سایت حق کودکی،

دسامبر ۲۰۱۴

مریم پنج ساله است و مرحله‌ی تازه‌ای از "طبقه‌بندی کردن" را تجربه می‌کند: او هر روز وجوه تمایز جدیدی بین اطرافیان‌ش مشاهده می‌کند. وی به وضوح درگیر نظم دادن و کنار هم چیدن بخش‌های مختلف دانش اجتماعی و قرار دادن خودش درون یکی از گروه‌هایی است که مشاهده می‌کند:

"بعضی از نوزادان شیر مادر می‌خورند و بعضی‌ها شیر خشک. برادر من شیر خشک می‌خورد چون دوست داشت همیشه با شیشه شیر بخورد. من شیر مادرم را می‌خوردم چون همیشه دوست داشتم که از پستان مادرم شیر بخورم. مادرم از پستانش به من شیر می‌داد و این‌طوری من بزرگ و بزرگ‌تر شدم."

این گفته‌ها چه چیزی را در مورد یک دختر پنج ساله بیان می‌کند؟

- توجه به پدیده‌های اجتماعی
- علاقه به رفتار، منش و ظاهر انسان‌ها
- توانایی شناسایی صفاتی که بین انسان‌ها مشترک هست یا نیست
- توانایی شناختی برای مقایسه‌ی بین موارد خاص و مسائل کلی
- نوعی بینش اکتسایبی برای درک اینکه او چگونه به این فردی که حالا هست تبدیل شده است
- تعبیری از خود به عنوان فردی شبیه دیگران و در عین حال متفاوت

فرآیندهای اجتماعی شدن و [یا] فردگرا شدن طی روندی وابسته به هم کامل می‌شوند. مریم یکی از میلیون‌ها انسان روی زمین و همچنین دختری با ویژگی‌های خاص است. حس اطمینان به اینکه به گروه کلی‌تری به نام "انسان‌ها" تعلق دارد، باعث می‌شود که او بتواند هویت خود را در زیرگروه‌های خاص نیز بشناسد. مریم هنگام مشاهده‌ی ویژگی‌های خاص خود که به معنی تعلق داشتن به زیر گروه‌های متعدد است، گهگاه [این موضوع را] بررسی می‌کند که آیا این ویژگی‌های خاص، جنبه‌های مختلف تعلق او به گروه کلی [انسان‌ها] را زیر سوال می‌برد یا خیر. اگر او در مرحله‌ی شناخت تفاوت‌ها و شباهت‌ها بین خودش و مردم دیگر به خوبی کمک و پشتیبانی شود، احتمالاً به این نتیجه می‌رسد که: "مردم برای انجام کارها و زندگی کردن راه‌های متفاوتی پیدا می‌کنند. راه حل من برای انجام دادن کارها مثل راه‌های دیگران قابل قبول است". این مساله به او کمک می‌کند که حس مثبتی نسبت به خودش و دیگران داشته باشد. سرچشمه‌ی چنین حسی، این باور بنیادین است که همه انسان‌ها حق دارند که در این دنیا زندگی کنند.

### هر کودک و هر خانواده داستانی برای بازگو کردن دارند

چطور می‌توانیم فرایندهای این‌چنینی را در مهدکودک‌ها پیش ببریم؟<sup>1</sup>

- با نشان دادن اینکه از همه‌ی کودکان و خانواده‌ها به گرمی استقبال می‌شود و هر کودک و خانواده چیزهایی دارند که در موردشان با دیگران صحبت کنند.
- با نشان دادن اینکه چطور تجربیات و ایده‌های کودکان و والدین آن‌ها مهدکودک را به محیطی پر جنب و جوش برای یادگیری تبدیل می‌کند.

هر کودک نامی و هر نام داستان متفاوتی برای خود دارد. نام‌ها مثل هدیه‌ای از طرف خانواده هستند - این موضوع بسیار جذابی برای کودکان است.

مربیان در یک مهدکودک در برلین، از والدین خواستند که بگویند چرا این اسم خاص را برای کودکشان انتخاب کرده‌اند، معنای این اسم چیست و با انتخاب آن قصد داشتند چه چیزی را به کودکانشان "هدیه" بدهند؟ والدین از اینکه جواب چنین سوالی را بدهند بسیار خوشحال شدند و جلسه بسیار جالب و دوستانه بود. همه‌ی والدین داستان‌هایشان را تعریف کردند و دیگران به آن گوش دادند. یکی از مادران اعلام کرد که این جلسه برای او جذاب‌ترین جلسه دیدار با والدین بوده است.

<sup>1</sup> این مقاله به توصیف تجربه‌های به دست آمده از پروژه‌ی کیندرولتن (دنیای کودکان) با موضوع آموزش "ضد پیش‌داوری [منفی]" در مهدکودک‌های آلمان، می‌پردازد. بودجه‌ی این پروژه از سال ۲۰۰۰ توسط بنیاد برنارد فان لِر تامین می‌شود. مثال‌هایی که در اینجا آورده شده است، از این پروژه جمع‌آوری شده است.

اما کودکان، والدین گروه‌های دیگر و سایر مراجعه‌کنندگان چطور می‌توانند از این داستان‌های جذاب مطلع شوند؟ مربیان و والدین ایده‌ی جدیدی داشتند: آن‌ها این داستان‌ها را در قالب نامه‌ای زیبایی نوشتند و درون پاکت گذاشتند. نوشتن تمام داستان‌ها کار زمان‌بری بود.

حالا سالن ورودی مهد کودک را پوستری چندزبانه با پاکت‌های متعدد روی آن زیبا کرده است. با این کار از مراجعه‌کنندگان دعوت می‌شود که داستان این اسم‌ها را بخوانند. اسم‌هایی مثل: برین، لوکا، عبدالرحمان، دیلارا، پائولا... مثلاً مادر گردی در مورد اسم بریوان نوشته است: "اسم دختر من بریوان است. بریوان یک اسم گردی است به معنای گلی در کوهستان. زمانی که باردار بودم، دوست داشتم به یک ترانه‌ی محلی گردی معروف گوش کنم که در مورد دختری به نام بریوان بود. در این ترانه‌ی عاشقانه، مردی زیبایی و ظرافت بریوان را ستایش می‌کرد. تصمیم گرفتم که اگر فرزندم دختر بود این اسم را برایش انتخاب کنم. شوهرم هم با من موافق بود!"

هر کدام از پاکت‌های این پوستر حاوی یک نامه هستند و این پیام‌های کلی را اعلام می‌کنند که:

- نام‌ها هدایای بسیار با ارزشی هستند. هر نام مثل ویژگی‌های خاص هر فرد، تنها به خود او تعلق دارد.
- هجی کردن و نوشتن [درست] اسم‌ها نشان‌دهنده احترام است.



- هر خانواده داستانی برای بازگو کردن و سهمی در ساختن جامعه‌ی کودکان در این مهد کودک دارد.
- تمام کودکان این مهد کودک به این جامعه تعلق دارند هر کودکی به [تنهایی] مهم است.

کودکان و والدین آن‌ها باید صریحاً برای رساندن صدایشان [به گوش دیگران] دعوت و تشویق شوند. در غیر این صورت، اختلاف قدرت موجود بین مربیان به عنوان ارائه‌دهندگان سیستم آموزشی و خانواده‌ها به عنوان مصرف‌کنندگان این خدمات، ممکن است باعث ارباب و سکوت والدین شود، به خصوص اگر آنها پیش از این محرومیت و طردشدگی از جامعه را تجربه کرده باشند. مربیان باید هنگام ارتباط با خانواده‌ها به این مساله توجه کنند. آن‌ها باید همواره در مراحل مختلف روی پیام "همه‌ی ما مهم هستیم" تاکید کنند. ممکن است بعضی از والدین از معرفی خانواده‌شان در مهد کودک استقبال کنند اما بعضی دیگر به دلیل عدم اطمینان از هدف طرح،

دچار شک و تردید شوند. در این موارد نیاز به توضیحات و شفاف‌سازی بیشتر است. لازم است روی این مساله تاکید شود که [هر] خانواده، همان‌گونه که هست، شناخته شده و مورد احترام قرار می‌گیرد.

### فعالیت‌های فراگیر در مهدکودک‌ها

روی "دیوار خانوادگی"، عکس‌هایی از کودکان همراه با خانواده‌هایشان نشان داده می‌شود. این دیوار در گوشه‌ای از مهدکودک قرار دارد که در دسترس همه‌ی کودکان است. والدین عکس‌هایی از کسانی که کودک را دوست دارند و کودک به آنها وابسته است، ترجیحاً عکسی که کودک هم در آن حضور دارد، را آورده و آنجا گذاشته‌اند. این عکس‌ها نمایشگاه جالبی را در مهدکودک به وجود آورده‌اند که در آن کودکان می‌توانند خانواده‌ی خود و خانواده‌ی دوستانشان را ببینند. دیوار خانوادگی نشان می‌دهد که "هر کودک خانواده‌ای دارد و هر خانواده با دیگران متفاوت است". مریان گزارش داده‌اند که کودکان گاهی تنها جلوی دیوار می‌ایستند و در سکوت با خانواده‌شان صحبت می‌کنند. انگار که از آنها روحیه و دلگرمی می‌خواهند. کودکان گاهی به صورت گروهی جلوی دیوار می‌ایستند و با دیگران در مورد چیزهایی که می‌بینند حرف می‌زنند. گاهی آنها را با هم مقایسه می‌کنند و به دنبال تفاوت‌ها و شباهت‌ها هستند.



دیوار خانوادگی به خانواده‌ها و کودکان این پیام مهم را می‌رساند که آنها و همه‌ی خانواده‌های دیگر به این مهدکودک تعلق دارند. درک عمیق از مفهوم "خانواده" و انواع مختلف آن باید زیر بنای تمام فعالیت‌ها باشد. در غیر این صورت برای خانواده‌هایی که با الگو/تصویر خانواده‌ی "عادی" تطابق ندارند، دشوار است که به آنجا احسلس

تعلق کنند. بنابراین مریدان باید با پیام "عادی‌سازی" در جامعه آشنا باشند و از موضع خودشان در مورد خانواده درک صریحی داشته باشند. از نظر آن‌ها یک خانواده "عادی" چه خانواده‌ای است؟ درک آن‌ها بر اساس چه چیزی است؟ بر اساس سنت، تجربه‌ی شخصی یا رویاهای عاشقانه؟ مریدان باید بدانند که اگر خانواده‌ها خود را زیر فشاری پنهانی برای برآورده کردن انتظاراتی که از یک خانواده‌ی عادی می‌رود، احساس کنند، دیگر تمایلی به گذاشتن عکس در دیوار خانوادگی ندارند.

ساشا با مادرش زندگی می‌کند. زمانی که دیوار خانوادگی در مهدکودک آن‌ها شکل گرفت، ساشا عکس بسیار زیبایی از خودش در کنار مادرش را آورد. یک هفته بعد مادر ساشا تصمیم گرفت با مربی او ملاقات کند. او گفت که در مورد عکس احساس خوشایندی ندارد. بیشتر عکس‌ها یک مادر و پدر را در کنار هم نشان می‌دهد. او نگران بود که اگر ساشا عکس خودش را با دیگران مقایسه کند ناراحت شود و کمبود پدر را احساس کند. او ایده‌ای در ذهن داشت که چطور پسرش شبیه کودکان دیگر شود. از کیفش عکس یکی از دوستان مردش را بیرون آورد و از مربی خواست که آن عکس را کنار عکس‌های ساشا بگذارد. او گفت که دوست او و ساشا رابطه‌ی نزدیکی با هم ندارند اما او امیدوار است که پسرش با دیدن این تصویر احساس بهتری داشته باشد، چون می‌بیند که یک خانواده‌ی "کامل" دارد.

گروه‌ها دارای معانی و ارزش‌های اجتماعی هستند. وقتی گروه خاصی از خانواده را "کامل" یا "عادی" خطاب می‌کنیم، به طور ضمنی دیگر خانواده‌ها را "ناقص" یا "غیر عادی" می‌دانیم. کودکان نه تنها از طریق تمیز دادن پدیده‌های اجتماعی از یکدیگر، بلکه با ارزش‌گذاری این پدیده‌ها نیز، دست به آزمایش می‌زنند. در نتیجه، بعضی طبقه‌بندی‌ها را به مثابه [چیزی] موهن و توهین‌آمیز درمی‌یابند.

## چگونه با پیش‌قضاوت‌های [منفی] و بی‌عدالتی مقابله کنیم

گروه‌ها به کودکان (و حتی بزرگسالان!) کمک می‌کنند تا برداشت‌های چند وجهی را طبقه‌بندی کنند، اما به عنوان گفتمان عمومی، آن‌ها همیشه با روابط قدرت گره خورده‌اند. گروه‌ها از توزیع اجتماعی قدرت پدید می‌آیند و هم‌زمان، از طریق تاثیری که بر چگونگی دریافت پدیده‌های اجتماعی می‌گذارند، قدرت را زنده نگه می‌دارند. بنابراین گروه‌ها هرگز "معصوم" نیستند. کودکان این مساله را خیلی زود در زندگی‌شان تجربه می‌کنند.

مایکل چهارساله است و کنجکاو است که بداند چرا قد سارای سه‌ساله از او بلندتر است. حالا برای سوالش پاسخی پیدا کرده است. او در بین گروهی دیگر کودکان در مهدکودک گفت: "بچه‌های تیره‌پوست زودتر قد می‌کشند". مایکل این را گفت و در حالی که از مشاهده‌ی هوشمندانه‌ی خود راضی به نظر می‌رسید به سراغ اسباب بازی‌هایش رفت. اما نورای چهارساله مات و مبهوت ماند. به نظر می‌رسد که گفته‌ی مایکل زنگ خطری را برایش به صدا درآورده بود. تیره‌پوست؟ رنگ پوست نورا قهوه‌ای است، درست مثل سارا. نورا با مایکل موافق نیست. او برای بیان افکار و احساساتش دنبال کلمه می‌گردد. بالاخره مخالفت خود را بیان می‌کند: اما... اما... اما [رنگ پوست] من قهوه‌ای است و قدم بلند نیست! و سیمون، او... او... [رنگ پوست] او قهوه‌ای نیست و قدبلند است و... و... سه سالش است! "نورا در حالی که به بچه‌های دیگر نگاه می‌کند سه انگشتش را نشان می‌دهد. هیچ کس جواب نمی‌دهد. نورا شانه‌ای بالا می‌اندازد و به جای دیگری در اتاق می‌رود. او مضطرب به نظر می‌رسد، [انگار] هنوز به حرف‌های مایکل فکر می‌کند.

این مساله چه چیزی را در مورد این کودکان به ما نشان می‌دهد؟ آن‌ها با مسائل پیچیده‌ای درگیر شده‌اند: سن، رنگ پوست، وزن بدن - این‌ها چطور به هم ربط پیدا می‌کنند؟ چه چیزهایی با رنگ پوست، وزن و سن شما در ارتباطند؟ آیا قانونی برای این‌ها وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که مایکل به فکر کردن درباره‌ی ارتباط ویژگی‌های اطرافیانش علاقه‌مند شده است. او از نتیجه‌ی افکارش راضی است زیرا حالا برای سوالش پاسخی پیدا کرده است که برای توضیح [مسئله] به کار می‌آید.

اما برای نورا این مساله تنها یک چالش شناختی نیست بلکه رنگ پوست او را که بخش مهمی از هویت اوست درگیر می‌کند. آیا او این مساله را درک می‌کند که وزن و قد کودکی که بزرگ می‌شود تغییر می‌کند اما رنگ پوستش نه. مایکل جمله‌ای در مورد افراد تیره‌پوست گفت و بنابراین او را به عنوان یکی از این افراد مورد خطاب

قرار داد. سوال او ممکن است فقط این نباشد که آیا چیزی که مایکل گفت درست است یا نه، بلکه این باشد که آیا مایکل چیز منفی‌ای در مورد افرادی با رنگ پوست شبیه به او گفت؟

کودکان به پیام‌هایی که ارزش گروه آن‌ها را کم می‌کند حساس هستند. نورا ممکن است پیشتر این را در مهدکودک تجربه کرده باشد. بعضی از کودکان ممکن است عروسک‌های تیره‌پوست را "زشت" نامیده باشند. ممکن است عکس مادر بزرگ او از دیوار خانوادگی پاره شده باشد. ممکن است بعضی از کودکان گفته باشند: "بچه‌های تیره‌پوست نمی‌تونن بازی کنن!!" و به او اجازه نداده باشند که در قسمت عروسک‌ها بازی کنند. چنین اتفاقاتی ممکن است در ذهن نورا باقی مانده باشد.

نمونه‌هایی مانند این، مربیان را به چالش فرا می‌خواند. از یک سو، آن‌ها باید مشوق کودکان برای فکر کردن به پدیده‌های اجتماعی و شکل دادن به معانی باشند. کودکانی مانند مایکل نیاز دارند دیگران تایید کنند که آن‌ها به "جامعه‌ی متفکران" تعلق دارند. از سوی دیگر، مربیان باید متوجه طبقه‌بندی‌هایی که ممکن است برای کودکان دیگر توهین‌آمیز به نظر برسند، بوده و نسبت به این طبقه‌بندی‌ها حساس باشند. این مسئله، خصوصا وقتی [خود] مربیان، ویژگی‌ها و تجربیات کودکی که مورد توهین قرار گرفته را نداشته باشند، بسیار دشوار است. مربیان معمولا تمایل دارند که این اتفاقات را نادیده بگیرند. آن‌ها اغلب دچار هیجان و یا خشم می‌شوند اما خیلی زود متوجه می‌شوند که نه بی‌توجهی و نه نشان دادن واکنش شدید مفید نیستند. تنها چیزی که کمک می‌کند این است که آرام بمانند و بی‌آنکه دیگران را تحقیر کنند، از کودکانی که در جامعه آسیب‌پذیر هستند دفاع کنند. این امر باید در ارتباط مستقیم با کودکان و بزرگسالان صورت گرفته و در محیط آموزشی بازتاب یابد.

## کتاب‌ها

کتاب‌های کودکان آن‌ها را برای فکر کردن به این که چه چیزی منصفانه است و چه چیزی نیست، تشویق می‌کند.

برای مثال: درست نیست که پسرها ویمالا را به خاطر رنگ تیره پوستش در حیاط مسخره کنند.<sup>2</sup> این باعث دلگرمی است که همه کودکان در کلاس می‌خواهند به ویمالا کمک کنند و تصمیم گرفته‌اند که هر روز او را



<sup>2</sup> "ویمالا به ما تعلق دارد" کتابی است برای خردسالان به زبان آلمانی (نوشته‌ی: پترا منتر و زابینه ویمرز، انتشارات هردِر، ۲۰۰۷)

تا مدرسه همراهی کنند. آن‌ها زمانی که با هم باشند قوی هستند و می‌توانند از ویمالا دفاع کنند و پسرها دیگر او را مسخره نخواهند کرد!

کودکان به مثال‌ها و عکس‌هایی از راه‌های ممکن و بهتر نیاز دارند تا به آن‌ها کمک کند در مورد واقعیت‌های خود بیان‌دهند و راه‌حلی پیدا کنند. کودکان باید با یکدیگر در مورد اینکه چه کاری در مهدکودک آن‌ها منصفانه است و چه کاری نه، صحبت کنند. مواردی گزارش شده که کودکان



با کشیدن نقاشی و نوشتن داستان، "کتاب‌هایی درباره‌ی انصاف و عدالت" تهیه کرده و سپس درمورد انتظارشان از مهدکودک برای رعایت انصاف و همچنین وضع قوانینی برای رفتارهای منصفانه، صحبت کرده‌اند.



### شخصیت‌های عروسکی

شخصیت‌های عروسکی، [کودکان] را تشویق می‌کنند تا در مورد بی‌انصافی و بی‌عدالتی با هم تبادل نظر کنند. آن‌ها همچنین به [ایجاد] پرسش در مورد طبقه‌بندی‌ها کمک می‌کنند. گروه‌هایی که کودکان از آن‌ها در سنین پایین استفاده می‌کنند - مثل جنسیت، رنگ پوست، خواستگاه قومیتی، نیازهای خاص و سن - و در سنین بالاتر - گرایش جنسی، طبقه اجتماعی - نشان می‌دهد که آن‌ها چقدر زود عدم تعادل قدرت را درک کرده و از این پیام در ساخت هویت اجتماعی‌شان استفاده می‌کنند. هویت‌ها همیشه چندوجهی هستند. آن‌ها همیشه از بیش از یک ویژگی تشکیل شده‌اند. اما ابعاد مختلف هویت مثل جنسیت و علاقه‌مندی یا عدم علاقه‌مندی چطور بیان می‌شوند؟ شخصیت‌های عروسکی با داستان‌های متفاوت، کودکان را از طریق ایجاد ارتباط بین مسائل [مختلف] به لحاظ شناختی، زبان شناختی و عاطفی به چالش می‌کشند:

عیسی یک شخصیت عروسکی و اهل ترکیه است.<sup>3</sup> او به مهدکودک می‌آید تا دوستانش را ببیند و با آنها در مورد خودش صحبت کند. او دوست دارد باله برقصد، دوست دارد دور خودش بچرخد و روی انگشتان پایش برقصد. وقتی که می‌رقصد خیلی خوشحال است! مربی از کودکان می‌پرسد: "شما چه زمانی احساس خوشحالی می‌کنید؟" کودکان به موقعیت‌هایی که در آنها احساس



شادی کرده‌اند فکر می‌کنند:

- وقتی کله معلق می‌زنم!
- وقتی تند تند می‌دوم!

مربی به کودکان کمک می‌کند تا احساس شادی را وصف کنند. "مثل چیزی است که آدم در شکمش احساس می‌کند. چیزی شبیه قلقلک..."

عیسی ادامه داستان را تعریف می‌کند: وقتی که هفته‌ی پیش داشت در مهدکودک می‌رقصید، اتفاق بدی افتاد. رابرت و بقیه بچه‌ها به او خندیدند و گفتند: "تو دختری!". کودکان به دقت گوش می‌کنند. مربی می‌پرسد: فکر می‌کنید به او چه احساسی دست داد؟

- ناراحت
- عصبانی

کودکان با عیسی هم‌دردی می‌کنند. آنها موقعیت‌هایی را به یاد می‌آورند که در آن ناراحت یا خشمگین بوده‌اند. مربی حالا به سوال اصلی در داستان عیسی می‌رسد: اشکالی دارد که پسرها باله برقصند؟ بعضی از کودکان به خصوص پسرها سریع جواب می‌دهند: نه! معلم تصاویری از مردهای رقصنده را به کودکان نشان می‌دهد. کودکان بعضی از بازیگران معروف تلویزیون و سینمای بالیوود را در حال رقصیدن در عکس‌ها می‌شناسند. همینطور آنها یاد رقص برادران بزرگتر و آشنایان خود می‌افتند: رقص تکنو! با مطرح شدن مساله "رقص"، معلم کودکان را

<sup>3</sup> داستان عیسی، توسط کیندرولتن (دنیای کودکان) در یک دی‌وی‌دی برای کار کردن با شخصیت‌های عروسکی منتشر شده است:

"با کودکان وارد گفت‌وگو شوید"، به زبان آلمانی، برلین، ۲۰۰۸ [www.Kinderwelten.net](http://www.Kinderwelten.net)

تشویق می‌کند که به آن به عنوان یک فعالیت ارزشمند و چندوجهی فکر کنند. کاری که در آن مرد و زن، دختر و پسر، فعالیت می‌کنند. کودکان از حرف معلم استقبال می‌کنند و در مهدکودک همه با هم می‌رقصند، هم تکنو و هم باله! عیسی آن جلسه را با یک نتیجه‌گیری مهم ترک می‌کند: عیسی می‌گوید: "او همیشه یک پسر است، فارغ از اینکه به چه رقصی علاقه دارد!" کودکان موافقت می‌کنند. عیسی دوست دارد برقصد، آن‌ها عیسی را دوست دارند و دلشان می‌خواهد که او خوشحال باشد. برای همین می‌خواهند که او اجازه‌ی رقصیدن داشته باشد. حالا خود کودکان می‌گویند که چه کارهایی را دوست دارند انجام دهند. حتی اگر با کلیشه‌های جنسیتی در یک راستا نباشد. داستان عیسی باعث می‌شود که کودکان در مورد احساساتشان صحبت کنند، با دیگران هم‌دردی کنند و هم‌چنین در مورد یک ایده‌ی هیجان‌انگیز فکر کنند: هر انسانی حق دارد که خوشحال باشد.

### تعلق به عنوان حقی بنیادی

کشور آلمان در تاریخ خود [سابقه‌ی] محروم‌سازی‌ای را دارد که در آن هزاران مرد، زن و کودک تجربه‌ی دردآور دست کشیدن از تعلقات خود را از سر گذراندند. در دوران آلمان نازی، از طبقه‌بندی افرادی که در رایش سوم زندگی می‌کردند به عنوان پیش‌شرطی اداری برای آزار و اذیت، محرومیت و کشتار استفاده می‌شد. رالف گیوردانو، روزنامه نگار و نویسنده‌ی معروف، فرزند مادری یهودی، به همراه خانواده‌اش در انباری در هامبورگ پنهان شد و از این طریق نجات یافت. او در زندگی‌نامه خود شرح می‌دهد که به عنوان یک پسر بچه، چطور فرآیند محرومیت را از طریق تحریم‌های ناآشکار و شدید تجربه کرد. او می‌نویسد که دردناک‌ترین مساله چشم پوشی از تعلقات بود (گیوردانو، ۲۰۰۷، ص ۸۹). به تدریج حس تعلقش به محله، جمع دوستانش، هامبورگ "خودش"، بندرگاه، ایستگاه قطار و ساحل رودخانه‌ی آلبه، مورد هجوم مقررات گیج‌کننده قرار گرفتند. یکی از این قوانین، جداسازی "آریایی‌ها" از "غیرآریایی‌ها" در مدرسه بود. رالف مطمئن بود که "عادی" است و به گروه "آریایی‌ها" ملحق شد. او به هیچ وجه نمی‌فهمید که چرا معلم به خاطر دروغ‌گویی تنبیهش می‌کند. او متوجه شد که غیرآریایی بودن مساله‌ای منفی است و باعث می‌شد که شاگردان [غیرآریایی] در کلاس در معرض خطر باشند. وقتی والدینش تایید کردند که او آریایی نیست، به شدت ناراحت شد. این طبقه‌بندی عجیب و دست‌وپاگیر که او هیچ وقت آن را جزو هویت خودش نمی‌دانست، از آن پس برای او تبدیل به ننگی شد که باعث می‌شد رالف از آنچه برای او "وطن" نامیده می‌شد، از احساس در خانه بودن و اطمینان به اینکه به آنجا تعلق دارد، دست بکشد. چنین ننگی، نه تنها باعث دست کشیدن از تعلقات می‌شود بلکه حق زیستن را نادیده می‌گیرد.

نتیجه‌گیری رالف گیوردانو بعد از نبرد مادام‌العمر با رفتارهای غیرانسانی این چنین بود:

"هیچ کس با همدلی طبیعی برای درد و رنج انسان‌هایی که به گروه او تعلق ندارند زاده نمی‌شود. همدلی چیزی نیست که از لحظه تولد آن را داشته باشید. همدلی هدیه‌ای نیست که

دریافت کنید. همدلی چیزی است که باید برای به‌دست آوردنش سخت تلاش کنید، شاید تمام طول عمرتان را" (۲۰۰۷، ص ۵۳۲).

این تلاش بهتر است هرچه زودتر شروع شود!

این مطلب ترجمه‌ای است از:

Wagner, Petra (2008). *Categorization and Young Children's Social Constructions of Belonging*. Berlin: INA International Academy, Institute für den Situationsansatz/Kinderwelten.

#### منابع

Brown, Babette (2001): *Combating Discrimination. Persona Dolls in Action*. London: Trentham Books

Derman-Sparks, Louise/ A.B.C. Task Force (1989): *Anti-Bias-Curriculum: Tools for empowering young children*. Washington D.C.: NAEYC

Giordano, Ralph (2007): *Erinnerungen eines Davongekommenen. Die Autobiographie*. Kiepenheuer & Witsch: Köln

Mac Naughton, Glenda M. (2006): *Respect for diversity. An international overview*. Bernard van Leer Foundation: Den Haag (Working Papers in Early Childhood Development, Nr. 40), [www.bernardvanleer.org](http://www.bernardvanleer.org)

Wagner, Petra (Hg.) (2008): *Handbuch Kinderwelten. Vielfalt als Chance - Grundlagen einer vorurteilsbewussten Bildung und Erziehung*. Freiburg: Herder

Photographs: KINDERWELTEN